

جلسه هفتم قانون جذب ۳

جلسه هفتم کلاس ثروت ایمان بانوی لطیف مقتدر، به یاری خوبان عالم، نفس پاک قدسی های جهان، مخصوصاً ائمه ی معصوم و شهدا شروع میکنیم. قانون جذب قسمت سوم:

- - (استاد:) سلام
- - (شاگردان:) سلام
- - احوالتان؟
- - خیلی عالی
- - آدم اصلاً باورش نمیشود این انرژی، مال ۵ نفر باشد اینجا
- - قابل شما رو ندارد
- - خیلی مچکرم در ضمن لطف شما ها به من خیلی خیلی هم قابل و ارزشمند است
- - نفرمایید استاد جانم شما بیشتر از این حرفها گردن ما حق دارید
- - چه جمله ی محاوره ای ناخوبی! بچهها با جذب مستقیم وقتی اعلام میکنی که شما به گردن ما حق دارید، جهان برای ما مرتب چه می آورد؟
- - حق بیشتر
- - مرسی
- - بدهکاری بیشتر
- - مچکرم
- - وظیفه ی بیشتر
- - دقیقاً
- - دین بیشتر
- - چی؟
- - دین بیشتر
- - دین بیشتر

□-مسئولیت بیشتر

□-مسئولیت بیشتر

□- به نظرم کار بیشتر هم میشود در برابر دیگران

□- مچکرم ،یک کلمه گفت ها ،به گردن ما حق دارید .بیشتر از این ،بچه ها جمله ،جمله‌ی درستی هست ولی وقتی مرتب در قانون جذب هی شما داری این را اعلام میکنی یواش یواش همه ی این ها ،بدهکار میشوی به دیگران ، مرتب باید انجام وظیفه کنی،ما این را می خواهیم؟

□- نه!

□- خوب چه بگویم خیلی بهتر است؟

□- ما خیلی به گردن شما حق داریم

□- (خندیدن استاد) ما طلب کاریم از شما ،دیگر ؟شوخی به جایی بود .دیگر؟

□-اشکال ندارد بدهی هایمان را صاف می کنیم

□- دیگر!

□-اختیار دارید محبت شما به ما خیلی زیاد است .

□- مچکرم،شما لطف داید به ما !!این ها عالی هستند .میشود بگویم لطف شما پاینده،با دوام ،مُسندام .

□-یک دفعه بگویم:چرا بیشتر ندادی،چرا ویلا ندادی ،کنار دریا ندادی.(دست زدن بچه ها)

□-مچکرم ،مچکرم بچه ها دقیقاً این جمله ای است که در پایتختی ها،آدمها به شوخی ،شوخی شوخی میخوانند و می گویند بعد نتیجه اش با جذب مستقیم جدیش کنیم :همه دنبال بیشتر پرداخت کردن هستند ،عروس و داماد دنبال بیشتر گرفتن هستند ،این خوب است ؟

□-نه!

□-تمام عروس و داماد های ما می شوند کسانی که تکیه یشان به لطف دیگران است بعد ازدواج نمی کنند ،اصلاً توکل به خدایشان کم رنگ شده است.

□- استاد به جایش چه بگویم؟

□-مثلاً خدایا بیشترش کن ،بیشتر از این ها روزیش کن

□-بیشتر و بیشترش کن

□ - مچکر ، اینها تکیه به خدا را اضافه می کند به جای تکیه به آدم ها!

ما آقا پسری را داشتیم مجرد ، پسر سوم خانواده ، پدرش دارای منزل ۳ طبقه بود یک طبقه را خودش ، ۲ طبقه هم دو تا داداشش که ازدواج کرده بودند نشسته بودند ، پدر به پسر میگفت : آخی تو بخواهی ازدواج کنی ما دیگر شرایط کمک به تو را نداریم. پسر میتواندست چه بگوید ؟

□ - این هم از شانس من است دیگر ، به ما که رسید ته کشید !

□ - نه ، نه ، نه ! این آقا پسر گفت: بابا جان دعا کن خدا انقدر بهم بدهد که بتوانم مال شما ها را هم افزایش بدهم. بعد پدر برایش دعا میکرد با لبخند؛ این طوری هم یک دعا ، هم فکر بزرگ ، هم خوش حالی برای پدرش خلق می کرد ، هم توقع اش را حذف می کرد بعد واقعاً شرایط کاریش طوری می شود که در سن ۲۹ سالگی ، خانه داشت میتوانست به راحتی برای پدر مادرش خانه بخرد در سن ۳۹ سالگی ، پدرش آن خانه را کوئید همین پسر کوچک ، تمام خرج و مخارج پدرش ، اجاره کردن یک خانه برایشان ، همه چیز را متقبل شد با رضایت. این اثر چه بود ؟

□ - می شود جذب مستقیم دیگر

□ - آفرین ، به افتخارشان (دست زدن بچه ها) به افتخار این آقا ، همه ی کسانی که در کشور ما، یا شاگردان ما، روی پایهای خودشان می ایستند و خودشان را می سازند تکیه به خدا می کنند. یک کف (دست زدن) مچکر

یکی از مواردی که ما باید مراقب خودمان ، جذب های خودمان باشیم خندیدن به لطیفه هایی هست که برایمان می گویند مثلاً من الان برای شما یک لطیفه میگویم شما حواستان باشد به چه می خندید! ۱، ۲، ۳، حواستان باشد به چه میخندید .

مراسم خواستگاری پدر عروس می پرسد که خوب آقا داماد چه کاره هستند ؟ پدر داماد میگویند که ایشان میتوانند در شرایط فعلی کشور زنده بمانند و امیدشان را حفظ کنند. پدر عروس جواب می دهد: هزار ماشاالله ، هزار ماشاالله مبارک است دیگر از این داماد ها گیر نمی آید. شیرینی بر دارید بیاورید .

خنده ی شما بابت چه بود ؟

□ - شوخ طبعی و مثبت بینی پدر عروس

□ - خوب راست گفت دیگر واقعبیت جامعه همین است دیگر

□ - همه یمان همین طوریم

□ - اگر به این خندیدی که حقیقت دارد واقعبیت جامعه این است بعد به اندازه ی ۱۰ ثانیه هم در ذهنت ماند شما به اندازه ی این ۱۰ ثانیه داری اتفاقاتی را در زندگی خودت جذب میکنی که اصلاً خوشایندت نیست

□ -یعنی چه؟ یعنی جذب میکنیم یک داماد بیکار خوشحال داریم؟

□ -هم شرایط مالی، هم فشار بیشتر، این دو تا را جذب میکنیم اما زمانی که به قسمت خویش نگاه میکنیم چه شوخ طبعی جالبی دارد آقای پدر عروس، پدر داماد! شوخ طبعی را که زوم میکنی دیگر شوخ طبعی از جهان دریافت می کنی .

خوب بچه ها یک لطیفه ی دیگر دوباره مراقب باشید به چه دارید فکر میکنید از درونش تکه مثبت هایش را بیرون بکشید و به آن بخندید :

-مردی از یک حکیم پرسید :چطور عیب های خودم را بشناسم ؟ -حکیم گفت: کاری ندارد ،عیب زنت را در عصبانیت به او بگو ،میبینی زنت تمام عیب های تو را ،حتی عیب های پدر و مادرت را ،حتی عیب فامیلت را ،گاهی،گاهی ،همه را برایت میگوید !

عجب حکیم.....

□ - به چه خندیدید ؟

□ -به شوخ طبعی حکیم

□ -مچکرم

□ -به دقت نظر و خلاقیت حکیم

□ -آفرین

□ - به نظر من شوخ طبعی نیست عین واقعیت است به واقع بینی حکیم

□ -یعنی همه ی خانم ها این طوری هستند؟

□ -همه ی خانم ها نه ،ولی ..

□ -بعضی هایشان این شکلی هستند

□ -مچکرم ،دوباره در جذب مستقیم ،اگر کسی همه ی آدمها را یک جورى نگاه کند آن صفت یواش یواش در خودش خلق می شود این را خیلی حواستان باشد .

دعا میکنیم با همدیگر ۱-۲-۳، چشم ها بسته متمرکز:

« بسم الله الرحمن الرحيم »(تکرار بچه ها)

□ - چقدر متمرکز مثل هفته ی قبل نبود ،دوباره ۱-۲-۳

« بسم الله الرحمن الرحيم »

مهربان خدای من، خالق قدرتمند من، با دوستانت گرد هم آمده ایم، تا محبت محبوب غریبت را، در دلمان زیاد کنیم، و جزو آنانی شویم، که هر زمان، مولای مهربان تر از پدرمان، به ما می نگرند، از وجودمان لذت برد، الهی ما از تو می خواهیم، با فکر و سخن و عمل مان، وسیله ای شویم، تا دوران انتظار ولی مان به پایان رسد، و جزو قدرتمندانی باشیم، که در زمان پادشاهی ایشان، به او خدمت کنیم.
آمین

سوره ی والعصر، ۱-۲-۳:

بسم الله الرحمن الرحيم *والعصر* ان الانسان لفي خسر* الا الذين آمنوا و عمل الصالحات و تواصو بالحق و تواصو بالصبر *

۱-۲-۳-: روی زمین اومدیم* با صفت قوی تر * اجرای قانون عالی تر* به هر چی می خواهیم بی ر سیم

امتحانات اندازه ی توانت* خودتو دست کم نگیر * می تونی ق و ی شو .

□ -مچکر از لطفتان .حالا جواب سوال هایی که از شما می پرسیم با(معلومه که من) جواب بدهید حرکت تان هم دست زدن داشته باشد و شادی :

در این جمع چه کسی از همه بیشتر تغییر را دوست دارد؟

□ -معلومه که من (همراه دست زدن)

□ -در این جمع چه کسی از همه بیشتر خودش را دوست دارد؟

□ - معلومه که من!

□ - مچکر، در این جمع چه کسی از همه بیشتر زندگی کردن را دوست دارد؟

□ - معلومه که من !

□ -در این جمع چه کسی از همه بیشتر قوانین جهان را پذیرفته؟

□ - معلومه که من !

□ -در این جمع چه کسی از همه بیشتر موافق قوانین است؟

□ - معلومه که من !

□ - در این جمع چه کسی از همه بیشتر دلش می خواهد که خدا و خالقش را دوست داشته باشد؟

□ -معلومه که من!

□ - در این جمع چه کسی از همه بیشتر دلش می خواهد خدا او را دوست داشته باشد؟

□-معلومه که من!

□- شما بعضی از جاها همین طوری به خودتان این تلقین را بدهید و کمک کنید به خودتان، شادی در وجود خودتان قرار بگیرد. دوباره یک دست برای خودتان بزنید. (دست زدن) مچکر از لطفان.

جهان اصلا هر کی هر کی نیست ، اصلا شما نمی توانی، شدت قدرت و محبتی را که جهان هستی به ما دارد ، در جهان را باور کنید ، اصلا باور کردنی نیست که ما چقدر داریم دیده می شویم ، بعد خیلی جالب است ، ما اصلا باور نمی کنیم اینقدر داریم دیده می شویم ، خیلی از ما شکایت هایمان پیش خدا این است : پس کجایی ؟ چرا ما را نمی بینی ؟ چرا به من توجه نداری ؟

بعد حالا خالق ما : هر لحظه چشم از ما بر نمی دارد ، اصلا تمام کارش در جهان توجه به ما است و مناسب با قوانین دارد کمک ما می کند که رشد ما را سریع تر کند ، خودش که حواسش به ماست ، جهانش است که بی نظیر با قانون چیده شده ، ملائکه محافظ که به ما داده ، نیروی خودت هم که هست ، قدرت بیانیت ، قدرت فکرت ، قدرت کلمه هایت ، قدرت اعمالت ، خب چی کم داری ؟

بچه ها ؛ خیلی بد است که ما به جای اینکه حواسمان به آنچه که هستیم ، آنچه که می توانیم تولید کنیم ، به جای اینکه حواسمان به تولیدی خودمان باشد ، مدام حواسمان به بیرونی ها باشد .

اصلا قانون جذب می گوید : تمام اتفاقات بیرونی ات را بر اساس درونی های خودت محاسبه کن .

قانون جذب می گوید : جهان هرکی هرکی نیست ، اصلا هر کسی که به تو این آموزش را می دهد که دنیا هرکی هرکی هست ، به حرف او توجه نکن ، اصلا این حرف را در ذهنت دور بیانداز ، این دیگر کیست ، اصلا نمیداند چه کسی هست در جهان ، اصلا نمیداند چطوری کار می کند .

آدمهایی که توانمندی های خودشان را نمی شناسند و اصلا قوانین دنیا را نمی داند و نمی داند خدا چقدر به او امتیاز داده است در دنیا ، مثل آدمی می ماند که : ۱۰ تا ماشین BMW ، بوگاتی و ماشین های گران قیمت ، ماشین هایی که سرعت بالا می روند ، تو پارکینگ خانه اش دارد ، بعد بلد نیست از ماشین استفاده کند ، همه جا را پیاده می رود ، همیشه هم دارد داد و هوار می کند که : نمیرسم به جایی که باید برسیم ... ای بابا این چه اوضاعی هست ...

خب عشق دلم ؛ تو ماشین داری ، با چنان سرعتی ، در پارکینگ خانه ات پارک هست ، برو یاد بگیر از آن چطوری استفاده کنی تا سه سوت بررسی به همه کار هایت .

پس خواهشا نگید حق ما از دنیا این نبود ، معکوس به خودتون بگید من رانندگی یاد نگرفتم ، رانندگی در جهان امروز را بلد نیستم ، اصلا بلد نیستم خودم را موافق قوانین، عالی هدایت بکنم ، حالا حقم هست یاد بگیرم ، حقم هست اضافه بشوم ، حقم هست رشد بکنم .

میدانید ، از نظر من خیلی خیلی خیلی بدبختی بزرگی است که ماها جزو خوشبخت ترین موجودات جهان باشیم ، که وقتی خدا خلقتان می کند ، برگردد به اشرف مخلوقاتش آفرین بگوید ، بگوید احسنت از اینکه

آدم را خلق کردم ، بعد ما ، از امکانات و امتیازات خودمان آگاه نباشیم از قوانین جهان آگاه نباشیم ، بعد همه تقصیر ها را بنذاریم گردن یا خدا ، یا بیرونی ها ، یا دنیا ، یا اطرافیان و اتفاقات نمی دانم ... عزیز من دست به پای خودت بگیر دست به کمر بزن بلند شو آستین بالا بزن .

مثلا یکی از حرفهای شما برمیگردد می گوید که : وقتی که نقشه گنج می شوند ۳ هفته ای ۴ هفته ای ، ما خسته میشویم ، نمی شود نقشه گنجهای هر هفته جدید بشود ، آنطوری خیلی انرژی بیشتری داریم برای کار کردن . ماشاءالله بیرون مرکز ، ماشاءالله ، نقشه گنج چیزی هست که مربی شما برای شما طراحی کرده و در اختیار شما قرار میدهد ، اما جمله هایی که خودتان به خودتان تلقین می دهید هر جلسه ، الان ما جذب قسمت سوم را درس دادیم ، شما بنشین ، یک سری گزیده برداری کن از این جلسه ، بزن به در و دیوار خانه ات ، اصلا برای خودت نقشه گنج جدید بنویس ، نقشه گنج ما را کار کن ، خودت هم برای خودت یک سری کار جدید درست کن ، روی پای خودت بایست .

بچه ها ، من الان عادت ۲۰ ساله خودم است که ، متن نویسی برای خودم دارم ، یک سری از احادیث ، اتفاقات جالب هفته ، مثل جریان نعنا داغ داخل حوض ، اینها همه را ، دسته بندی ، این هفته ام را یادداشت می کنم بعد مدام به آن سر می زنم و می خوانم ، اصلا با خواندن مطالب ، به شما مرتب اضافه می شود . اما ، اما اینکه شما منتظر هستید تا از طریق مربی تان ، یک نقشه گنج جدید به شما داده بشود ، این کاملا می شود بیرون مرکز ، بر پایه یک نفر دیگر سوار می شوید ، اینطوری همه عمرتان با تکیه به یک نفر حرکت می کنید ، خب این خیلی اشتباه است ، میدانم نقشه گنج جدید جذابیت دارد ، می دانم وقتی مطلب جدید آدم می خواند حس و حالش بهتر است ، اما تا کی قرار است با این جذابیت حال خودمان را خوب کنیم ؟

یک هفته ای که گذشت مطلب عادی شد برایت ، شروع کن متمرکزتر بخوان ، عمیقتر به آن فکر کن ، از نیروی درونی ، تمرکز بیشتر خودت استفاده کن ، اصلا خودت به آن هیجان بده .

یادتان است حدیث هفته قبل را که : هر کسی که از سختی های کوچک بی تابی بکند خدا سختی بزرگ به او میدهد ؟ از مصیبت کوچک ناراحتی کنی بزرگ بشماری مصیبت بزرگ به تو داده می شود ؟

این یعنی تولید حس ، خودت بر اساس یک چیزی که در زندگی تو جاری است ، روی آن حس خلق می کنی ، یا با ذهنت داری یک قسمت را بزرگنمایی می کنی ، یا برعکس ، داری یک قسمت را کوچک نمایی می کنی ، این یکی از رازهای بزرگ جهان است ، ما غیر از اینکه باید حواسمان به این باشد که : چه حرکتی انجام می دهیم ؟ چه رفتاری می کنیم ؟ این رفتار موافق قانون هست یا نه ؟ ما غیر از این ، حواسمان باید به این باشد نسبت به رفتاری که می کنیم چه حسی درونمان خلق می کنیم ، بزرگ یا کوچکش می کنیم ؟

من الان نقشه گنج دارم میخوانم ، برایم تکراری شد ، هفته دوم نقشه گنج را با حس تر بخوانم ، قدرت دهنده تر بخوانم ، متمرکزتر بخوانم ، سعی کنم خودم نیروی بیشتری از این را درون خودم جاری کنم .

مثلا : پدر من نماز شب خوان هست ، اهل قرآن خواندن است ، یک ساعت به اذان صبح معمولاً بیدار است ، اما خوش اخلاق نیست ، خب عزیز دل من این ویژگی های پدر شما ،حالا شما نسبت به ویژگی های پدرت چه طوری زوم ذهنی داری ؟ چه را بزرگ می کنی درون خودت ؟ درون خودت ها ، اصلا هیچ چیزی هم نگفتی به طرف مقابل ، درون خودت ، شما اینطوری فکر می کنی که : مرده شور آن نماز و قرآن خواندنش را ببرد ، بجای اینکه بنشیند اخلاقتش را درست بکند ، مدام نشسته قرآن و نماز شب ، چه فایده ای دارد این ؟ یا اینکه برعکس این مدلی فکر می کنی : آخ جان به خاطر نماز شب و نور قرآن و سحرخیزی و کاری که دارد انجام میدهد، یواش یواش خدا کمکش می کند خوش اخلاق تر بشود ، در ذهنت بیشتر دوستش داری از اینکه نماز شب و قرآن میخواند؟ یا تو ذهنت بیشتر بدت میاد که خوش اخلاق نیست ؟ به من میگوید : خانم جباری من از آمدن دای ام به خانه مان خیلی بدم میاد به او می گویم چرا ؟ می گوید دای ام هر وقت می آید خانه ما ، سلام و احوالپرسی می کند ، من را بغل می کند و ماچ می کند ، یک جوری بغلم می کند و ماچ می کند که می فهمم به من نظر دارد ، بعد من به او می گویم ، چقدر این روی فکر در ذهنت راه می رود ؟ می گوید مدام ، می گویم که وقتی داییت در خونه شما نشسته هست هم با این نوع نگاه به نگاه می کند ؟ می گوید نه خانم جباری نه ، فقط لحظه ای که بغل می کند اینجوری هست ، به او می گویم خب این اتفاق که دارد می افتد ، هر دفعه هم که دارد می افتد ، تو چرا به جای اینکه زوم ذهنت روی این باشد که : دای ام خوش اخلاق است ، خوش برخورد است ، نگاهش به من قشنگ است ، مهربان است ، هدیه برایم زیاد می گیرد ، تو چرا به جای اینکه زوم ذهنت را بگذاری روی این ، زوم ذهنت را گذاشتی روی رفتارش ؟

✓ عزیزان من ، روانشناسان گفتن ما روزانه ۵۰ هزار فکر از ذهنمان رد میشود که تقریباً میشود ساعتی ۳ هزار فکر ، یعنی تقریباً هر ۱ ثانیه ، ۱ فکر از ذهن تو عبور میکند و وقتی جهان قراره مناسب با افکار ما به ما جایزه بدهد ، مناسب با تلاش ما به ما محصول بدهد ، تو چرا ۲ ساعت قبل از اینکه داییت بیاید ، یعنی ۶ هزار فکر منفی ، راجع به اینکه منو بغل میکنه ، با این نیت منو بغل میکنه ، حالا همزمان هم دنبال راه حل بگرد ، چطور میتوانم این را کمترش کنم ، اما ، باز هم دغدغه ذهنت را زیاد نکن ، مثلاً یه بنده خدایی به داییتش گفته بود ؛ دای یه ذره معمولی تر همدیگه رو ماچ و بغل کنیم ، امکان داره بعضی ها اینجا باشن حسودیشان بشود ، بعد با همین ترفند یواش یواش خیلی سرد بغل کردن و ماچ کردن.

این خانوم در مرحله اول ؛ مثبت دای اش را در ذهنش بزرگ کرد ، یعنی ساعتها فکر کردن به خوبیهای داییش که خیر و صلاح من را میخواهد ، مرحله دوم ؛ فکر کردن به اینکه راه حلش چی هست ، چطور میتوانم این را کم رنگش کنم !؟ راه حلش چی هست ، راه حلش چی هست !؟ به جای اینکه در ذهنش بگوید من از این بدم می آید بدم می آید ، که هی سرش بیاد سرش بیاد ، دارد دنبال راه حل ، راه حل ، راه حل می آورد ، بعد حالا امکان دارد شخص دیگری هم دنبال راه حل بگردد ، بعد یک دفعه اتفاقی بیفتد که آن دای و زن دای اصلاً از آن شهر مهاجرت کنند.

✎ یا مثلا خانوم دیگری که به من میگفت یکی از اعضای نزدیکم به من چشم دارد ، من شروع کردم ۱- خوب نگاه کردن ۲- دنبال راه حل گشتن ، آقا ، مادرش که خیلی سال قبل فوت کرده بود را خواب دیده و مادرش با او صحبت کرده بود و کلا از رویه آقا برگشته بود.

{اینقدر راه حلها در جهان زیاد هست که خدا میداند}

✎ اما اصل بحث ما ؛ ما باید حواسمان باشد متمرکز باشیم به چیزی که میخواهیم ، نه اینکه مرتب ذهنمان را متمرکز کنیم به آنچه که نمیخواهیم ، ما چه بدانیم و چه ندانیم با تمرکز ذهن بر آنچه که میخواهیم یا نمیخواهیم ، آن را در زندگیمان بزرگ میکنیم ، در زندگیمان جاریش میکنیم.

✎ خانومی میگفت ؛ زیر بغل دختر کوچکم یک لکه سیاه در آمده بود ، من شروع کردم با نگرانی فکر کردن به آن لکه سیاه ، وای خدا ، این یک بیماری خاص نباشد !! نکند همه بدنش را بگیرد !! وای من چکار کنم بابت این !! کجا دکتر ببرمش !! دغدغه زیادی که در روز

حدود ۲ الی ۳ ساعت من درگیرش بودم و به این موضوع فکر میکردم ، یواش یواش هم این لکه بزرگتر شد ، خب جهان دکترهایی را برای این خانوم انتخاب میکند که این خانوم را بترساند و این از قبل انتخاب شده بوده ها !!!

شما تمرکز داشتی روی ترس و نگرانی و این لکه ، ما باید دکترهایی را برایت انتخاب کنیم که اوضاع بدتر بشود !! خب خودت این را از جهان خواستی ،

- بعد سر کلاس خانوم متوجه شد که اوه اوه اوه ، خودش چه گندی به زندگیش زده است ، شروع کرد به عوض کردن نحوه تفکرش ، خوب فکر کن ، خوب فکر کن ، خب ، یه لکه کوچیک هست دیگه ، خودش آمده است و خودش میرود ، خودش از کجا سبز شده؟! از همانجا هم سبزش میرود.

✎ کوچک نگاه کردن به موضوع و کم کردنش در ذهن و بعد هم رها کردنش ، تکیه کردنش به خدا ؛ خدایا ، فرزند من بنده خودته و خودت میدانی ، ولش کرد و بعد خیلی جالبه ، محصول کوچک کردن این اتفاق در ذهنش ، توجه نکردن به اون موضوع ، شد پزشکی که خیلی دلداری بدهد به خانوم و به او بگوید ؛ اصلا چیز مهمی نیست ، نمیخواهد بهش فکر کنی و دیگه لکه همان اندازه ماند و بزرگتر نشد.

- حالا اگه خانوم هی فکر میکرد راه حل اینکه پوستش دوباره سفید و تمیز بشود ، راه حل اینکه بدن فرزندش روز به روز سالمتر و شادابتر بشود و...،

اگر ذهنش را روی این افکار متمرکز میکرد ، خدا پزشکی را برایش می آورد که دقیقا روی این موضوع کمکش کند.

✎ خانومی را داشتم که خیلی دوست داشت صاحبخانه بشود و ایشان بالاخره صاحبخانه شد ، ولی طبقه چهارم ، بدون آسانسور و مثل همه آدمهای معمولی جامعه پله ها روی مغزش بود ، وای خدا ، خیلی پله ها زیاد هست ، هر کی می آید خانه ما از این پله ها خسته میشود ، اذیت میشود ، کی میشود از این

پله ها راحت بشوم ، وقتی فکر اینهمه پله را میکنم اصلا دلم نمیخواهد از خانه بیرون بروم و به خانه برگردم ، امروز پله ها را شمردم دیدم ۶۰ تا پله هست ، آخه مامان بابای من که پیر هستن چه گناهی دارن که بخاطر پله های زیاد نمیتوانند بیایند خانه ما و....

- خانوم آمد با من درد دل کرد ، به او گفتم عزیز من ، اینقدر پله ها را مرکز توجه خودت قرار نده ، تو به مصیبت کوچک ناله کنی مصیبت بزرگ به تو میدهند.

ما به این خانوم گفتیم و خانوم قبول نکرد ، چند هفته بعد آمد و گفت ؛ خانوم جباری باردار شده ام ، گفتم خُب خیلی حواست باشد دوباره پله ها را در ذهنت بزرگ نکنی ، گفت خانوم جباری ، آخه مگه میشود ؟!!

- فکر اینکه ، ای وای من باید مراقب بچه باشم ، اینهمه پله رو باید بالا و پائین بروم ، هر بار بخواهی آزمایش بدهم ، حالا من چکارش کنم ؟!!

- بابا ، عزیز من تو ذهنت کوچکش کن ، خدا وقتی به آدم بچه میدهد حواشش به پله های خانه اش هم هست ، این بچه را به من داده پس حواشش به بچه هست و توانایی پله ها را دارد ، پاهای تو هم توانایی این پله ها را دارد.

- ولی خانوم باز هم ادامه داد این بزرگنمایی منفیش را ، دو هفته بعد دوباره آمد و گفت ؛ خانوم جباری دوقلو باردار هستم.حالا خوبه فرزند نعمت هست ، دوقلو داشتن هم نعمت روی نعمت هست،

- اما اینکه هی داره به منفی ها فکر میکند ، دارد به پله ها فکر میکند و هی فشار فکریش را برایش بالا میبرند ، دارد به رنج فکر میکند ، هی رنج بیشتر به او هدیه میدهند.

در صورتی که یکی از دوستان من خانه اش با همین شرایط بود ، پله فوق العاده زیاد بدون آسانسور ، وقتی من به او گفتم وای سمانه خونتون چقدر پله دارد !؟

- خیلی سریع و محکم رویش را به من کرد و گفت مریم جان ، در عوض خیلی نزدیک به شریعتی هست ، در عوض کوچه ما خیلی باز هست ، در عوض نورگیر خانه ما خیلی خوب هست ، در عوض همسایه های عالی داریم ، به جاش مغازه پایین خونه داریم ، به جاش آژانس سر کوچه هست و....،

- گفتم ؛ باشه سمانه ، باشه سمانه !! پذیرفتم ،

آنقدر مثبتهایش را بزرگ کرد و بزرگنمایی داشت که من اصلا خجالت کشیدم از اینکه حرف پله ها را زدم.

حالا خیلی جالبه ، خونه بعدی یک خونه باغی ، در لواسان ، خانه شیک ، بزرگ ، آب و هوای عالی.

✎ پس اصلا ما باید حواسمان در هر لحظه به بزرگ نمائیها و کوچک نمائیهای ذهنمان باشد.

اصلا هر اتفاق جالبی که در اطرافت برایت افتاد تو ذهنت نگهدار و بزرگش کن.

✕ یکی از عاداتهای خیلی خوب من که خیلی دوستش دارم این هست که در شرایط متفاوت وقتی کسی برایم خاطره ای جالب تعریف میکند به او میگویم ؛ یه بار دیگه بگو ، یه بار دیگه تعریف کن.

- مثلا خاله من یه آشپز قهار هست ، یک بار یکی از همسایه هایش که ۱۰۰ نفر مهمان داشته ، قابلمه ماکارانی را می آورد و میگوید اینها همه بهم چسبیده است ، شفته شفته شده است ، من رویم نمیشود این را جلوی مهمان بگذارم ، حالا چکار کنم !؟

خاله من سریع تمام ماکارانی رو تو چرخ گوش میریزد ، خمیر آماده از ماکارانی در می آورد و آن خمیر را مثل کتلت درست میکند ، که همه مهمانها کیف کرده بودند که اصلا این چه غذایی هست ، این چطوری درست شده است ، مواد اصلیش چی هست !؟ بعد خاله ام که برایم تعریف کرد من حداقل ۶ بار از خاله ام پرسیدم ، خاله یک بار دیگه تعریف کن ، خاله یک بار دیگه بگو چطوری شد !؟ خاله اصلا چطوری این فکر به ذهنت رسید !؟ خاله....

✕ ذهنت شما معدن کار عالم هستی هست ، ذهن شما دارد در جهان کار میکند بچه ها ، خواهش میکنم اتفاقات قشنگ اطرافتان را بزرگنمایی کنین در زندگیتان ، خوبی ها را بزرگ و بزرگتر کن ، نگهش دار در ذهنت ، بابا این دارد دنیایت را میسازد ، بعد دنیایت را بهتر میسازی و بر عکس منفی ها را کوچک و کوچکتتر کن در ذهن و رهایش کن ، با این کار تو دنیایت را میسازی.

✕ {پس مراقب افکارت باش ، دنیایت را میسازی}

از دکتر دستجردی تعریف میکنند که این شخص با اینکه برنامه هاش خیلی دقیق بوده ولی وقتی خانمی بهش میگه وقت علم زمانی که دخترم زایمان داره ، زمان ندارم بیمار رو درک میکنه ، میگه باشه به کارت برس دخترت زایمان کنه ، بعدن کارت که تموم شد برای هر وقت کارت تموم شد زنگ بزن من وسط برنامه هام اورژانسی تو رو عمل میکنم چجوری باید فکر کنه :

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

از همسایه اش رفتارهای ناجور دیده ، خیلی رو مغزش راه میره ، همسایه اش فوت میکنه جاش داماد و دختر و پسرش میان ، بی اعصاب ، فحاش ، اهل تهدید ، میکشمتون ، میزان ترس هاش الان خیلی بیشتر شده ، چی شد اینجوری شد:

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی، منفی ها رو کوچیک کن و کوچیک کن و رها کن دنیاتو داری میسازی"

اتاق خوابش کولر و شوفاژ نداره ، هم تابستون خیلی گرمه ، هم زمستون باید بیاد توی حال کنار شوفاژ بخوابه ، توی اتاقش با کاپشن بشینه ، اما هی خوبی ها رو بزرگ میکنه شکر میکنه ، خونه بعدی که میرن اتاق ایشون کولر شخصی سوا داره.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

دستشویی زیاد میره ، هی شروع میکنه به تکرار کردن ، چرا اینهمه دستشویی میرم، تکرار ادرار گرفتم دارم اذیت میشم نمیدونم چرا اینجوری شدم ، هی بزرگ کردن منفیش ، الان در حدی تکرار کرده که همش توی مسیر رفت و برگشت دستشویی، بعد دوباره داره تکرار میکنه و بزرگ میکنه همش توی توالتم دیگه کاری نمیتونم بکنم ای وای

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، منفی ها رو کوچیک کن و کوچیک کن و رها کن دنیاتو داری میسازی"

به آنتونی رابینز میگن چی شده که موفق شدی؟ جواب میده مشکلات ، من هر مشکلی که داشتم می گفتم راه حلش چیه؟ راه حل چیه ؟ چطوری حلش کنم ؟ از بس به راه حل فکر کردم راه حل های جهان در اختیارم قرار گرفت و تونستم با اون راه حل ها ثروت بی نظیر و موفقیت بی نظیر کسب کنم.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

خیلی نمیتونه توی سفر ذهنشو متمرکز کنه روی برنامه هاش ، همش میگه همه ی اعمالم نصفه ونیمه میمونه ، چرا نمیتونم کارهام رو انجام بدم ، نمی دونم چرا نمیتونم کارهام رو بکنم، بعد الان جوری شده که نمازش رو هم ترک کرده ، به جای اینکه به خدا میگفت خدا رو شکر نصفش رو انجام دادم خدایا کمکم کن کاملش کنم برعکس این منفی رو بزرگ کرده

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، منفی ها رو کوچیک کن و کوچیک کن و رها کن دنیاتو داری میسازی"

پسر ده ساله اش توی اتوبوس کاروان کربلا جا نداشته شروع به شکر میکنه ، خدایا متشکرم اینجام خوبه که امام حسین بهم اجازه سفر داده سه نفر از اتوبوس جا میمونن ایشون راحت توی دوتا صندلی دراز می کشه میخابه.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

مادرش بیمار میشه هی تکرار میکنه ناراحتی میکنه ناراحتی رو بزرگ میکنه ، داداشش اوردوز میکنه سخته مغزی کنار مادرش توی جا ، دوباره ناشکری، ناراحتی ، ناراحتی بزرگ نمایی ذهن منفی ،

خواهری که ازدواج کرده توی سفر با همسر تصادف میکنه ، فلج از نخاع ، همسر میگه من دیگه ایشون رو نمیخام طلاق میده ، سه تا تخت توی خونه کنار همدیگه دختر خانم داره پرستاری میکنه.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، منفی ها رو کوچیک کن و کوچیک کن و رها کن دنیاتو داری میسازی"

به شدت عجول بوده شروع میکنه تمرین نگاه کردن به آدم های آروم و بزرگ کردن این آرامش محصول این تکرار کردن آرامشش، واقعا آرامشش زیاد میشه عجله اش کم میشه حتی بعد از این سه تا فرزند میاره که هر سه تایی شون آرامش های خاصی داشتن.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

خانم همه پس اندازش رو میخاسته خونه بخره میبینه برادر شوهرش که میخاسته ازدواج کنه داره وام میگیره پول کم آورده برای خونه ، خانم کل پول رو میده به برادر شوهر ، هر موقع توی این سه سال پیش خودش میاد بگه ،ای وای خونه ها گرون شد دیگه نمی تونی خونه بخری ، برعکس خدا رو شکر پولم لیاقت داشت یه نفر خونه دار بشه، الحمدالله ما که توی خونه ی خودمون نشستیم همسر ما که الحمدالله داره خدا رو شکر خدا بلده به منم بده ، برادر شوهرش توی کرونا فوت میکنه ، خانواده شوهرش اون خونه رو به اسم همین عروس میزنن.

"مراقب افکارت باش ، دنیاتو داری می سازی ، خوبی ها رو بزرگ کن و بزرگ کن و نگه دار دنیاتو بهتر میسازی"

خانمی تعریف می کرد و می گفت من انقدر بدبختم، بدبختم که اصلاً خدا من را خلق کرده آزارم بده بعد من را از این دنیا ببرد خدا میخواهد قشنگ من را اذیت کند بعد از این دنیا ببرد بعد ازش می پرسد خوب بدبختی ها و اذیت هایت چی هست؟ جواب می دهد من خیلی دختر دوست داشتم اما پسر دارم این چه وضعی است!! متراژ خانه ام کوچک است آخه چرا؟؟ دامادم فکش یکذره تکان تکان می خورد موقعی که حرف میزند بعد به جایش دخترم زیبا خوش چهره آخه چرا؟ شماها الان می توانید به این خانوم مشاوره بدهید و بگویید عشقم داری بزرگ داری یکسری چیزهایی را که اصلاً مهم نیست، داری واسه خودت خیلی پررنگ شان می کنی

■ بعد این بزرگنمایی و کوچک نمایی یک هنر عجیب است یک توانمندی خارق العاده است هر آدمی که می تواند خیلی راحت تمرکز ذهنش را بندازد روی مثبت ها و آن ها را نگه دارد و آنها را بزرگ بکند اصلاً آرامشی که توی روح این آدم برقرار می شود قابل مقایسه نیست با تشنج و استرسی که تو روح آدم منفی بین برقرار است

■ تو بخش آرامش بهش می رسیم یک سری از آدم ها در اثر مثبت نگاه کردن و نگهداری ذهنی چیزهای خوب اطرافیانشان تبدیل می شوند به بمب های آرامش اصلاً سکنه پیدا می کنند قرار پیدا می کند اصلاً ترس و نگرانی هایش یواش یواش از بین می رود خودش هم نمی فهمد چرا !!

■ خانمی تعریف می کند خانم مثبت بینی که مثبت ها را بزرگ توی ذهنش نگه میدارد می گوید خانم جباری شوهر خواهر من بساز بفروش است همه سرمایه اش توی کارش است همیشه هم خواهرم تو خانه های ۲۵۰ متری ۱۵۰ متری نشسته ، خانه های بزرگ نشسته خانه های شیک، اما استرس دارد خواهرم از این که خانه ملکی نداریم بعد این خانم به من می گفت من اصلاً نمیفهمش آخه یعنی چی استرس دارد از چی میترسد می دانید چرا متوجه نمی شود ترس آن آدم را ؟ نگهداری مثبت توی وجود قلب آدم را امن می کند این که خدا تویی ذکرها می گوید (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) قلبت محکم می شود قلبت اطمینان پیدا می کند این اطمینان را خدا آن جا می گوید در اثر یاد خدا است یاد خدا بزرگترین مثبت جهان است ،حالا هم این و بیا مثبت را کوچک کن مثبت های اطراف، نعماتی را که داری میبینی می توانی نگه شان داری توی وجودت؟ ذهنت را زیاد روی منفی ها زوم نکنی اصلاً منفی ها را کوچک بکنی و بندازی بیندازیشان بیرون، ولش کنی این یک توانمندی است در اثر این قلبت محکم می شود قلبت آرام می شود اما برعکس آدم هایی که نمی توانند اصلاً منفی، غم ها و غصه ها توی ذهنش بزرگنمایی می شود تداعی می شود این آدمی که مرتب منفی ها را دارد بزرگ بزرگ نمایی می کند قلبش ناامن می شود

■ بچه ها اثر روانی روی روح آدم است روح من، ذات من، معنویت من، در اثر دیدن مثبت ها در اثر هیجاناتی که بزرگنمایی آن مثبت تو وجود من به وجود می آورد من قلبم اطمینانش زیادتر می شود راسخ می شود قدرت پیدا می کند بعد دیگر اصلاً چیزی نمی تواند تکانش بدهد هر چیزی نمی تواند این را به استرس وادار کند و بر عکس هر چیزی که بزرگ نمایی منفی ها توی ذهنت توی وجودت بیشتر باشد جذب در درون شما می شود استرس ،ناامنی، بی قراری خواب ناخوب، مثلاً کسی که یک حرفی بهش میزنند یک حرف ناخوب این، حرف ناخوب را ۲ ثانیه ای میندازد از ذهنش بیرون ولش کن بابا گفت که گفت، با آدمی که همین حرف را می شنود اما سه روز این حرف روی مغزش است با آدمی که همین حرف را می شنود سه سال همین حرف اذیتش می کند ،خوشبختی آدم اول و آرامش و اطمینان قلبش هزار برابر آدم دوم است و آدم سوم این جریان که سالها این موضوع توی ذهنش است بدبختیش در درون ،استرس در درون، هزار برابر آدم اول است

■ یک نفر تعریف می کند و می گوید خانه مان را عوض کردیم ۸ ماه است هنوز حالم توی این خانه جدید خوب است یک نفر دیگر تعریف میکند می گوید خانه مان را عوض کردیم یک هفته است افسردگی گرفتم بهش می گویم چرا ؟ می گوید وقتی لذت خانه جدید اینقدر زود از توی آدم میرود خوب هر چیزی را توی رو تو دنیا بهش بررسی انقدر زود برایت تکراری می شود خوب پس دنیا خیلی خسته کننده است تورو خدا

هنرمند را نگاه کن، عشق من تو باید خودت بتوانی ذهنت را متمرکز نگهداری جذابیت را ذهن تو می آفریند نه شکل خانه.

▪ من یک بار بچه نوزادی را دیدم که دستش را برد دم بینیش آب بینیش آمده بود پایین، دستش را آورد عقب دید عه!! کش اومد یک لبخندی زد دوباره دستش را برد دم بینیش دوباره کشید دید آه کش آمد!!! بعد شروع کرد قاه قاه خندیدن، ماها شاید الان توی همین تجربه تازه مشمنز هم شاید میشویم ولی این بچه اولین تجربه اش است بعد با همین تجربه دارد حال می کند دارد لذت می کند از این دارد برای خودش هیجان می آفریند نگاه کن مغز این دارد واسه خودش هیجان خلق میکند و توی تمام اتفاقات زندگی ما همین است مغز ما می تواند از یک اتفاق منفی یک اتفاق لذت بخش و پر هیجان برای خودش زد و مغز ما می تواند از یک اتفاق بی نظیر مثبت یک غصه فوق العاده زیاد بسازد

▪ یک نفر می گوید شب عروسیم دیر رسیدم به مراسم عقد، دیگران منتظر بودند همه نگران من شده بودند فهمیدم چقدر برای بقیه مهم هستم چقدر دوست داشتنتی هستم وقتی رسیدیم بقیه دو سه برابر ما را تحویل گرفتند و از آن دو ساعتی که توی سالن بودیم انقدر لذت بردم که خدا میداند حالا یک نفر دیگر شب عروسیم دیر به سالن رسیدم کوفتم شد اصلاً دوست ندارم فیلم های عروسیم را نگاه بکنم قیافه آدم ها توی آن شب آزارم می دهد واقعاً که ما هنرمندانی هستیم که در متمرکز کردن ذهنمان روی اتفاقات و این را هم بدانید هیچکدام شما شبیه نفر کناریتان نیستید توی زوم کردن و رها کردن، خیلی هر شخصیتی هر مغزی کارش توی جهان عجیب است خیلی عجیب تر این است که اعمال و افکار و کلام هرکسی برای خودش ضبط می شود و برای خودش توی زندگیش جاری میشود.

▪ آقا پسری که پدرش معتاد بود و پسر هر بار اعتیاد پدرش را نگاه میکرد به خودش میگفت بدم می آید بدم می آید از اعتیاد بدم می آید اعتیاد چی دارد که یکی می تواند انقدر دنبالش باشد؟ یعنی حس منفی به اعتیاد و بعد در کنارش بزرگنمایی شخصیت سالم برای خودش، بزرگنمایی شخصیت سالم برای پدرش، اگر پدرم می توانست خودش را کنترل کند چقدر عالی بود خدایا کمک پدرم کن بتواند سلامت خودش را به دست بیاورد خدایا کمکش کن بتواند زودتر از این شرایط نجات پیدا کند و در اثر این که مرتب دارد به خودش سلامتی بهبود، نجات را تصویر می کند این آقا در انتها می شود یک پلیس ناجی، حالا معکوسش را داریم دقیقاً پدر اعتیاد دارد پسر هی نشسته مواد کشیدن پدر را دیده هی برگشته گفته که چقدر این آدم راحت است چقدر بی خیال است چقدر بی فکر است، چرا اصلاً به فکر ماها نیست؟ بزرگنمایی منفی طرف مقابل، بدون این که اصلاً توی وجودش مثبت را بزرگ کند بعد محصول این اتفاق شده خودش پا گذاشته جا پای پدرش.

▪ خانمی را داشتم که میگفت اسید روی پایش و فرش می ریزد تا اسید میریزد روی پا شروع می کند تلقین دادن به خودش نه بابا اسید ها هم جدیداً اثر ندارند خراب شدند بدن من از هر چیزی قوی تر است هیچ چی نمی تواند روی بدن من اثر بگذارد اسید ها هم بی کیفیت شدند بعد این را توی ذهنش نگه میدارد اورژانس می آید و ایشان را می رساند بیمارستان به عنوان اورژانسی اسید می برنش اتاق مراقبت خانم

پرستار که می آید نگاه میکند می گوید عه!! اینکه حتی قرمزیش مثل آب جوش هم نیست چه برسد به اسید ما را مسخره کردید؟

بعد نگاه می کنند و می بینند شلوار آب شده فرش خانه آب شده ولی رو پای ایشان هیچ اثری نگذاشته یواش یواش قدرت بگیری تو نگاه کردن و زوم کردن مثبت توی اتفاقات ،مغز این مدلی میشود اصلاً روی خیلی چیزها جواب می دهد یک سری چیزها را شما می توانید دریافت کنید که عجیب غریب هستند □ مثلاً الان توی دنیا کلاسهایی به وجود آمده که با تلقین میزانی روی رنگ چشم می توانند اثر بگذارند من میزانیش را قبول دارم میزان نیروی قدش می تواند اثر بگذارد اصلاً یواش یواش تمرکزتان خیلی قوی تر بشود یک سری از اتفاقات را به چشم می بینید

▪ □ مثلاً آقای رجبعلی خیاط می گویند که یک روز دیدم یک مردی پرید جلوی یک گاریچی ،به محض اینکه پرید جلوی گاریچی ،گاریچی تا او را دید بهش گفت خر، در آن لحظه چهره مرد گاریچی شبیه خر میشود و آقای رجبعلی خیاط این را می بیند از بس که ذهن قدرت پیدا کرده توانسته شفافیت به وجود بیاورد دارد این اتفاق می افتد پس درس امروز مان شد پس هم حواسمان باشد به چه مثبتی نگاه می کنیم هم حواست باشه چقدر می توانی آن مثبت را توی ذهنت بزرگ کنی و نگهداری، قدرت ذهن و آرامش قلب شما مربوط به این جریان است ۱- مثبت ها را ببینی ۲- بزرگ کنی ۳- نگه داری توی ذهنت و برعکس پراکندگی ذهن و استرس قلب، مال این است که منفی ها را می بینی بزرگ می کنی و نگه می داری و هر چی سرعت کوچک کردن منفی ها و رها کردن منفی ها سریعتر، قدرت درونی شما بیشتر

▪ □ مثلاً یکی از مثبت هایی که ما باید توی ذهنمان بزرگ کنیم و نگه داریم این است الان من جذب را متوجه شدم باید مرتب به خودم بگویم چی بهتر از این که زندگیم فقط دست خود من است ،اما متأسفانه خیلی از بچه هایی که دارند مبحث جذب را گوش می دهند هی به این فکر می کنند وای من کردم ای وای خاک بر سرم با این همه جذبی که تولید کردم وای خدا نمی توانم خودم را کنترل کنم چه کار کنم؟ میفهمد لذت خانه اش از خودش است میفهمد همه چی از خودش شروع میشود میفهمد ناامنی همسرش از خودش است میفهمد استقلال نداشتن همسرش از خودش است میفهمد این که همسرش خیلی حرف دیگران روش اثر میگذارد مال خودش است، بعد شروع کرده افسردگی ناامیدی از اعمال گذشته خودش، صرف کردن واژه ی خاک بر سرم ای وای خاک بر سرم خاک بر سرم چه خاکی تو سرم بکنم بابا ول کن دیگه عزیز من، تو به جای این که بیای از قانون جذب به این جذابی این را بهره برداری کنی

همه چیز از من شروع می شود چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من است رفتی زوم کردی رو قسمت ناخوب ماجرا ؟بابا گذشته ات هرچی بوده گذشته تمام شده از حالا به بعد شروع کن ساختن ،خُب خانم جباری تمام نشده که هنوز ، گذشته ی من مانده که به من برگردد ، ببین عشقم همین الان تو داری منفی را توی ذهن خودت بزرگ می کنی ما برای گذشته مان استغفار، کردن سوره حشر خواندن ، روضه گوش کردن روضه امام حسین، اما همه ی همتت این باشد که زندگیت را دست خودت بگیری ، همه همتت این باشد که خودت بسازی.

اصلاً هیجان این که خدا دنیا را یک جوری خلق کرده که زندگی اطرافیان من به هیچکس ربط ندارد جز خود من ، خب چی از این بهتر ، تمام اتفاقاتی که توی زندگی من می افتد فقط مربوط به من است و از من شروع می شود.

خب چی از این بهتر، قسمت منفیش را زوم نکن مثبتش را برای خودت بزرگ کن مثل این جمله ها عمیق و با دقت بخونین.

از من همه چی از من

خانم جباری : لذت خونم

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

وسایل خونم

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

چیدمان خونم

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

صفت های بچه هام

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

صفات همسر

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

دلیل بیماری هام

از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

غم و غصه های خونمون

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ شادی و هیجان خونم

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ رزق و روزی خونمون

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ مکان خونم تو دنیا

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ میزان حقوق همسرم

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ همسایه هامون

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ بی توجهی افراد به خانواده من

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ مسائل مسجد محله ام که زیاد میرم اونجا

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ همکاریهای محیط کاریم

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ رئیسی که به من حقوق میده

□ از مننه ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود مننه

□ دوستایی که کنار من

□ از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

□ دکتری که برای بیماریم پیشش میرم

□ از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

□ مغازه داری که همیشه ازش خرید می کنم

□ از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

□ معلمی که ازش یاد می گیرم

□ از من ، همه چی از من شروع میشه ، چی از این بهتر که زندگیم فقط دست خود من

میدانید که جهان هر کی هرکی نیست چه لذتی دارد؟؟

میدانید که هیچ کس توانایی صدمه زدن به تو را ندارد؟؟ مگر اینکه خودت با منفی های تولیدی ات خودت را مستحق آن منفی کرده باشی چه کیفی دارد؟

میدانید که هیچ کس نمیتواند برای آدم عزتی را خلق بکند مگر خودت بنابر عمل و افکار ت چه کیفی دارد؟

میدانید اینکه ما فرشته های محافظ داریم که اعمال ما را مینویسند ، ثبت میکنند ، فقط بابت اینکه ما خیلی قیمتی هستیم ؟

ما فرشته هایی داریم که کمکان میکنند در کارهایمان ، چقدر این ما را قیمتی میکند.

ماهر کدامان پدر و مادر جدا ، فرزندان جدای از دیگران ، جای زندگی جدای از دیگران ، همسرانی جدا از همسران دیگران داریم ، میدانید این یعنی ارزش گزاری و اکرام به هر شخصیتی جدا جدا؟؟

این مثال را عمیق گوش دهید :

α یک آقای قراره یک ملک ۵میلیارد تومانی بخرد، که صاحب ملک گفته : نره ای تخفیف نمیدهم.

خریدار هم دیده که واقعا ملک ارزشمنده گفته : باشه ایرادی ندارد تخفیف نده.

روزی که قراره این ها بروند محضر و قلنامه را بنویسند و ملک خریداری شود ، ملائک نگهبان آقای خریدار نامه ی عمل آقا را چک میکند ،

ملائک میبیند عهه ایشون چند روزه که دارد با خانواده اش خوش خلقی میکند ،
خب ۱۰ میلیون باید سود کند .

دوباره ، خیلی صبرش را کنترل کرده ، ۱۵ میلیون اینجا باید سود کند.

صبح ها با شادی پا شده رفته برای اهل خانه نان تازه گرفته ، ۵ میلیون هم اینجا باید سود کند.

خمس مالش را هم ۲ میلیون بوده ، توی فشار بوده اما خمس را پرداخت کرده ۲۰ میلیون هم اینجا باید سود کند ، جمع همه ی سود ها ۵۰ میلیون شده.

بعد حالا ملائک نگهبان آقای خریدار با برج نگهبانی ملائک آقای فروشنده وارد ارتباط میشوند ، آقا ملائک نگهبان ، الان ایشون باید ۵۰ میلیون روی این خانه سود کند ، شما باید ۵۰ میلیون به او تخفیف بدهی ، ملائک نگهبان آقای فروشنده نگاه به نامه ی عمل میکنند ، میبینند

بله ، ایشون یه جاهایی خشمش را کنترل نکرده با خانواده اش منفی ۱۰ میلیون باید ازش کسر شود ، از برادرش یک قرض ۵۰ میلیونی گرفته هنوز قرض ۵۰ میلیونی را پرداخت نکرده با اینکه میتواند جور کند و بدهد ، اصلا هم قصدش نیست بعد از اینکه خانه را فروخت ۵۰ میلیون برادرش را برگرداند ، خب اینجا هم منفی ۵۰ میلیون شد منفی ۶۰ میلیون.

یه ده روزی هم هست خیلی دارد به رئیس ادارشون بدو لیچار و چیزهای متفاوت میگه ، اینجا هم شد منفی ۲ میلیون شد منفی ۶۲ میلیون الان ایشون باید ۶۲ میلیون تخفیف بدهد ضرر کند خب ۵۰ میلیونش با این خانه جبران شود ، حالا ۱۲ میلیونش را یه جور دیگه از زندگی اش بیرون میکشیم.

فعلا باید ۵۰ میلیون به این خریدار تخفیف بدهد. چجوری راضیش کنیم تخفیف بدهد؟؟ ایشون برای پدرش خیلی ارزش قائل هست ، خیلی خب ملائک نگهبان بدو بدو به پدرش پیغام برسونید بلند شه با ماشین بیاد خانه این ها ، قبل اینکه این ها بروند املاکی پدر میرسد. پدر شروع میکند صحبت کردن ، اصلا پدر هم در جریان نیست ، یهویی این فکر را میندازد در کله پسرش ، عهه داری میری ملک بفروشی؟؟ بابا حتما حواست باشه ها برکت ملک به تخفیفی که به خریدارش میدی حتما بهش تخفیف بده. پنج میلیارد داری میفروشی حداقل بابا پنجاه میلیون تخفیف بدی ها..

بعد بابا دوتا از مثال های جالب زندگی اش را که تخفیف داده سود کرده را برای پسرش تعریف میکند پسر ترقیب میشود و خیلی راحت می آید ۵۰ میلیون تخفیف میدهد .

▪ خانم جباری دوازده میلیون دیگه چی؟؟

هیچی عزیز من ،داره برمیکرده توی راه تصادف میکنه ماشین خودش و اون یکی باهم ۱۲ میلیون سرجمع خسارت میبیند.

■ خانم جباری اگر تو مسیری که برمیکشت آقاهه تصمیم میگرفت که همین الان پول برادرش را نقد کند یعنی آن ۵۰ میلیون را به برادرش بدهد آنوقت چی میشد؟؟

ای بابا معلومه دیگه ، پولش را میرفت جایی سرمایه گذاری میکرد که آن ۵۰ میلیون روش سود بیاد.

بچه ها خواهش میکنم دو دوتا چهارتاهای خودمان را با دو دو تا چهارتاهای خدا محسوب نکنین. دو دوتای خدا شونصد تاس ، دو دوتای خدا هزار تا هستش ، دو دوتای خدا بی نهایته ،

اما دو دوتای ما همیشه چهاتا هستش .

یکی از آیات قرآن ، اولین سوره بزرگ قرآن بقره ، که در آن ویژگی های مومنین را آورده ، توی ویژگی های مومنین میگوید ؛ این ها ایمان به غیب دارند ، همه چیز را دو دوتا چهار تا نگاه نمیکنند ، همه چیز را مادی نگاه نمیکنند .

جزو اولین ویژگی های مومنین ، ایمان به غیبشان را گفته است.

بعد الان ما داریم غیب به انرژی ها را علما و دانشمندان غربی دارند برای ما باز میکنند.

ببینید انرژی و سیگنال موبایل را نگاه کن!!

نگاه کن برنامه های موبایلت بازه شارژ گوشتت را دارد میبرد،!!! خب همینه دیگه.

منفی و بزرگنمایی منفی در ذهن وقتیه زیاد ،زوم منفی اتفاقات زیاد ، همین اتفاق میافته دیگه ،شارژ وجودی تو را دارد کم میکند.

نماد تو را دارد درجهان کم میکند ، استرس قلب تو را دارد بیشتر میکند ، خب چرا زوم میکنی رو اتفاقاتی که دوستشون نداری؟؟خیلی مراقب بزرگ کردن ذهن هاتون باشید که چیو داری بزرگ میکنی؟؟!!!

چیو داری لذت بخش برای خودت ترسیم میکنی؟؟ما توی روایات داریم خوشحالی از یک گناه از خود آن گناه بدتره ، پس چرا وقتی غیبت میکنی خوشحالی میکنی که آخیش سبک شدم گفتم.!!!

میدونی این خوشحالی که داری میکنی دارد میزان گناه غیبتت چند برابر میکند؟دارد ماندنت را توی این گناه غیبت را چند برابر بیشتر میکند؟؟دروغ میگوید بعدش میگوید :آخیش راحت شدم!!

■ ای بابا چرا آخیش میگی؟؟حداقل استغفار کن ، عذاب وجدان داشته باش.ناراحتی توی خودت تولید کن

حالا برعکس کار خوب میکنه پولشو میبخشه ، الان به جای اینکه شادی کند برای ببخش پولش ، مرتب توی ذهنش میگوید :اگر این را نداده بودم الان میتونستم این را باهاش بگیرم ، ای بابا عجب کاری کردم.

اصلا کلا ما داریم معکوس ذهنمان را متمرکز میکنیم.

آنجایی که باید مثبت متمرکز کنیم منفی متمرکز میکنیم .

و برعکس : پولش را بخشیده به جای اینکه مرتب تکرار کند آخجون ؛ صد برابر ده برابر برمیگرده ، آخجون خدا قول داده ،آخجون من با این پول میتوانم باهاش چه کار کنم ؟!!

● حضرت رسول یه کله پاچه ای را بذل و بخشش میکنند ، آخرش یک ظرف غذایش می ماند که خودش و حضرت زهرا سلام الله میخورند ، حضرت زهرا س میگویند که :ای بابا همه ی این کله پاچه رفت!!حضرت رسول میفرمایند :نه همه ی این کله پاچه ماند برای ما ، فقط این یک کاسه شو که خودمان خوردیم رفت .

■ جانم به پیغمبر عزیزم ،جانم ...چقدر هوشیاری میخواهد!!!؟اینی را که من بخشیدم برایم ماند ، الان ده برابر در زندگی من سرازیر میشود اما یک کاسه ای که خودم خوردم رفتش تموم شد.

اصلا در روایت داریم :خوردن غذای آدم سخاوتمند ، دارو و شفاست توی قلب بقیه ، دارو و شفاست تو بدن بقیه.

■ خدای من ، این آدم بخشنده موقعی که غذایش را به کسی میدهد ، چون بخشش رو این مال وجود دارد ،چون انرژی شادی ،انرژی آرامش ،انرژی مثبت ، انرژی خوب روی این مال وجود دارد ،این آدم موقعی که غذای ایشون را میخورد تو بدن خودش سلامت ، صحت ، دارو برای بدنش وارد میکند.

■ و معکوس : خوردن غذای آدم بخیل ، درد و مرض می آورد. روایته ها این روایت .

خانم جباری پس شوهر ما بخیل ما غذاشو نخوریم؟؟؟دوباره ذهنش را زوم کرد رو قسمت منفی!!

چرا عزیز من غذاشو بخور ، به اندازه نیاز بخور اما میزانی از پولی که دستت می آید را صدقه بده، تو بخشش تولید بکن ، بخشش با لبخندت ، بخشش با اخلاق خوبت ، بخشش با سلام قشنگت ، بخشش با مهمان نوازی ، بخشش با اینکه میروی خانه دوستت هوائش را داشته باشی کنارش بشینی ابراز عشق باهاش بکنی ،بخشش نسبت به همسر خسیست ، کمک کردن به همسرت و هزارتا راهی که حالا یواش یواش انشاءالله توی دوره یاد میگیریم.■ راستی راستی یک نکته : خیلی از بچه ها را دیدم که توی کلاس ثروت ایمان ، وقتی قوانین را دارند یاد میگیرند ، تو هر جلسه ای که دارد قانون یاد میگیرد ، پیش خودش میگوید وای چقدر برخلاف قانون حرکت کردم ، خدایا همه زندگیم تلف شد ، همان بحث قبلی : یعنی به جای اینکه فکر کند چی ازین بهتر زندگیم دست خود من !!!

یا فکر بکنه به قسمت های خوب ماجرا ، بجای اینکه بتواند ذهنش را متمرکز کند به مثبت ، وسواس پیدا میکند تو رفتار های خوب ، وسواس پیدا میکند که این الان خوب بود یا بد بود؟؟؟

نگران بازتاب های اعمال گذشته اش هست!! فکر میکنه خیلی آدم بدی بوده که این همه بازتاب های بد توی زندگیش داشته ، شروع میکند زیاد سرزنش کردن خودش ، افسردگی ، ناامیدی ، نا امنی .

□ اما برای من یک نکته خیلی جالبه که برای شما بگویم :منِ مریم جباری نزدیک ۹ساله دارم مبحث و تحقیق و تفکر و کتاب و مطالعه و سخنرانان متفاوت تا محصول این تحقیقات جمع شده ، شده ثروت ایمانی که در دسترس شما قرار بگیرد.ثروت ایمان فقط نتیجه تحقیقات من نیست ، تحقیقات علمای قبلی ، کتاب های قبلی ،سخنران های ما ، یعنی فرض کن یک کاری که صد سال آدم ها برایش رفتند گشتند ، تحقیق کردند ، کتاب نوشتند ،الان خداوند تمام این محصول صد سال ، اصلا بگویم هزارو چهارصد سال از زمان حضرت رَ..... ،اصلا نه همان صد سال ، داده دست شما و شما دارید یک ساله کار میکنید این یعنی خدا توی شماها دیده که میتوانید یک ساله جبران کنید ، خدا دیده میتوانی یک ساله بارت را ببندی بری.دیدین ضرب المثلی که میگه : یه سال بخور نون و تره بعدا بخور نون و کره ؟!!!!؟

خدا دیده شماها از پس خودتون به بهترین نحو بر بیاین ، پس خواهش میکنم به جای وسواس : این چیزی را که من بldم مطمئنم این کار درستیست ، تو اونی که مطمئن هستی صددرصد شو.

در آنجاهایی که میدانی این فکر را نباید بزرگ کنی صددرصد به خودت تسلط پیدا کن.

اصلا جهان تو را با خودش میبرد ، اتفاقات بزرگ عالی تو زندگی سر راه

تو قرار میگیری بدون اینکه اصلا بفهمی از کجا آمدن ، پس به خودت در زمان های ناامیدی این تلقین را بده : **((خدا خواسته راه صد ساله را من یک ساله برم ، خدا چون متشکرم ،خدا توی من دیده یهو بدی هام را جبران میکنم خدا چون متشکرم،))**

#جلسه_هفتم

#خدا خواسته

□ یادت باشه نباید وقتی مطالب رو می شنوی فکر کنی وای چقدر برخلاف قانون جهان حرکت میکنم ...اتفاقا برعکس باید به خودت بگی :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من یک ساله برم □ □

خدا چون متشکرم . توی من دیده یهو بدی هامو جبران میکنم خدا چون متشکرم .

□ یادت باشه ! وقت گوش کردن درس به هیچ عنوان تاسف از اعمال گذشتت نخور □ بجاش به آینده ی روشن پیش روت نگاه کن . به خودت تلقین کن :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من یک ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ هر وقت سرزنش اومد سراغت كه خدايا چرا من نميتونم موافق قانون حركت كنم معكوس عمل كن به جاى سرزنش خودت بگو:

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من يك ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ هر وقت دچار وسواس دينى شدى ، هر وقت فكر كردى واى حتما بايد اينجا اونطوري رفتار ميكردم چرا نتونستم برعكس عمل كن با رهايي و حال خوب به خودت بگو:

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من يك ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ هر وقت نگران بازتاب هاى گذشته ي اعمالت ميشي به جاى حرص خوردن استغفار كن □ كمى اشك بريز اما سريع خودت رو جمع و جور كن به خدا بگو : نميدونستم ، اين رفتار از من سر زد الان كه فهميدم تو كمكم كن .

سريع شادى توليد كن و به خودت بگو :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من يك ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ تو حق نداری با شنیدن مطالب افسردگی خلق بکنی به جاش معكوس عمل كن به خودت تلقين بده :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من يك ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ هر وقت ميخواي تكيه ات رو از دنيا بر داري واى نميشه ، به جاى نا اميد شدن برعكس عمل كن به خودت تلقين بده :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من يك ساله برم □ □

خدا جون متشكرم . توى من ديده يهو بدى هامو جبران ميكنم خدا جون متشكرم .

□ خب طبیعی که تو جهانی که داریم زندگی میکنیم تغییر برای همه سخته به ما فشار زیاد زیاد بیاد اما به جای ناراحتی از فشار خوشحال باش که انتخاب شدی برای تغییر ، و تو میتونی با تغییر هات یواش یواش تغییرات جهانی رو شروع بکنی پس بجاش به خودت تلقین بده :

□ • خدا خواسته ره صد ساله رو من یک ساله برم □ □

خدا جون متشکرم . توی من دیده یهو بدی هامو جبران میکنم خدا جون متشکرم .

پس خیلی حواسمان به تلقیناتی که داریم به خودمان می دهیم باشد . خیلی خیلی باشد .

□ یه ویژگی خیلی خوبی که توی ما ایرانیها وجود دارد ، عشق به امام حسین هست . هیبتی بودن ما هست .

می تونید الان خودتون با قانون جذب بگید که ما چکار کردیم که عشق به امام حسین تو قلبمون به وجود آمده هست ؟

آخر خدا علاقه به امام حسین را که تو هر قلبی قرار نمیده . خوب چی شده که محبت امام حسین را تو قلب ماها قرار داده هست ؟

چی شده که اصلا" امام سجاد بعد از کربلا دائم کنیز ایرانی می گرفتند ، خدمه ایرانی می گرفتند ، بعد خدمه ایرانی برایشون آب می آورد ، غذا می آورد ، امام سجاد می شستند روضه می خواندند ، گریه می کردند برای صحرای کربلا ، این کنیز را مداح می کردند ، روضه خوان می کردند ، می فرستادنش ایران . بعد دوباره یه کنیز ایرانی دیگه !

یعنی رسماً" امام سجاد برای ما ایرانیها روضه خوان تربیت کردند .

چرا مگه تو ایرانیها چی وجود دارد که امام سجاد برایش اینجوری برنامه ریزی کرده ؟

اصلاً" چرا عشق به امام حسین که یه عشق نیرومند توی دنیا هست را به ما ایرانیها هدیه دادند ؟

ما الان چکار کردیم تو زندگیمون که علاقه ما به امام حسین تو کشور ما روز به روز داره اضافه تر می شود ؟ خودتان با قانون جذب چند لحظه فکر کنید !! □ جواب اول :

هزینه ای که ما برای امام حسین می کنیم . کسی داره هیئت می زند غذاش را من می پزم ، یا اینقدر از هزینه اش را من می پردازم . هزینه ای که در راه کسی می کنی ، علاقه داری برای آن به وجود می آوری . □ مثلاً" از امام صادق داریم : خرج کردن برای حضرت مهدی یک ریال از آن میلیاردی بر می گرده . یعنی شما ۱ تومان هزینه می کنید ، ۱ میلیارد تومان تو زندگیت می آید .

۱۰۰ هزار تومان هزینه می کنید ، دیگه خودتون حساب کنید . پس چطور من خرج کردم ندیدم برگرده ؟

شاید خواسته برگرده اما به خاطر منفی های زیادی که داشتی اون منفی سوز تو می شود .

